



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۸/۱۱/۳۰

سیدهاشم سدید

پاسخی در باب چند پرسش

هموطن بسیار عزیز ما، آقای غلام حضرت، چند پرسشی را در کلکینچه نظریات پورتال افغان جرمن آنلاين در خصوص نوشته اخیر من مطرح نموده اند که جواب آن ها، چون کمی مطول شده اند، به شکل یک مقاله ترتیب شده مطابق رهنمود متصدیان محترم پورتال افغان جرمن آنلاين، به بخش تحلیل ها ارسال شد. تأخیر در نوشتن پاسخ به نسبت معاذیر صحتی بود. طلب پوزش دارم. کم من و کرم ایشان:

۱- تا جائیکه من می دانم جمله مذکور (انسان آزاد آفریده شده است...) ساخته ای به اصطلاح روشنفکران چپی دهه هفتاد یا پس و پیش از آن در افغانستان، طوری که شما عزیز نوشته کرده اید، نیست؛ بلکه تجلی اندیشه هائی است متعلق به مردمان شریف، خوش قلب، عدالت پسند و هوادار حقوق برابر همه انسان ها، از این میان، قرار نوشته ای سید محمد علی جمالزاده، تجلی اندیشه شیخ ابوسعید ابوالخیرمی باشد، که هم به آن باور داشتند و هم از آن حمایت نموده برای تحقق آن، برای اینکه همه انسان ها در حدود امکانات بشری زندگی بهتر و آرام تری داشته باشند، مبارزه نموده اند.

انسان هائی که شما از ایشان نام برده اید (خلقی ها و پرچمی ها) به آزادی ای که آن انسان های شریف و به تاسی از آن ها من از آن صحبت می کنم اصلاً باور نداشتند.

در این مورد فکر نکنم کسی، حتی خود خلقی ها - پرچمی ها هم امروز تردیدی داشته باشند، زیرا این ها نیز امروز، ولو بعضی از آن ها آشکارا به این امر تمکین نمی کنند، بسیاری در خلوت، وقتی کلاه خود را پیش خود قاضی می سازند، می پذیرند که شناخت شان از آزادی و برابری ناقص بوده و هر چه در این خصوص گفته اند دروغ بوده است.

ژان ژاک روسو، نویسنده و فیلسوف مشهور فرانسوی - سوییسی قرن شانزدهم میلادی، یکی دیگر از آن انسان هائی بود که اندیشه "انسان آزاد آفریده شده..." در کتاب "قرارداد اجتماعی" وی با عبارت کمی متفاوت تر، ولی دارای عین مضمون و مفهوم تبلور یافته است.

او در کتاب یاد شده اش در این باب می نویسد: "انسان آزاد زاده می شود، اما همواره و همه جا در زنجیر است"، و برمینای همین اعتقاد، وی در سر تا سر کتاب گرانسنگ خویش می کوشد تا نوع انسان را متقاعد کند، چه آن هائی را که در تلاشی به زنجیر کردن انسان ها هستند، چه آن هائی را که به زنجیر کشیده شده اند و چه آن هائی را که به این کار ناصواب می اندیشند، که این زنجیر را پاره کنند و آزادی انسان (خویش) را برایش (شان) برگردانند؛ زیرا آرامی، امنیت و سود و رفاه همه انسان ها در همین یک نکته جادویی، شرین و ارزشمند، یعنی "آزادی" نهفته است.

خلق - پرچم، خلاف باور شما عزیز، آفریننده این مقوله و باور نبودند. آن ها هم این اندیشه را از فیلسوفانی مانند روسو و فیلسوفان و عارفان و اخلاقیون قبل و بعد از او گرفته بودند. بنابراین از شما عزیز متوقع هستم که ساحت پیدایش این تفکر را بدان اندازه تنگ نسازید و آن را به کسانی منسوب نسازید که از یک طرف سبب دل آشوب شود و از طرف دیگر کسی جرأت نکند در این باب، از ترس اینکه مبادا در زمره خلقی ها - پرچمی ها به حساب بیاید، حرفی از "آفرینش آزاد انسان و..." بر زبان بیاورد.

۲- می دانم شما - و خیلی از ما افغان ها - از خلق - پرچم برای کار های کثیف و جنایاتی که در حق این ملت کردند، سخت آزرده و متنفر هستید و شکایت دارید. خواهش من از شما اما این است که در مقام پرسش از کارنامه های زشت آن ها به خود آن ها مراجعه کنید. من و امثال من نه در جرائم آن ها شریک هستیم و نه وکالت آن ها را به عهده گرفته ایم و نه به عهده می گیریم!!

گذشته از این، اگر نوشته مرا، که مقدمه نوشته مورد پرسش و انتقاد شما است، یکبار دیگر بخوانید، خواهید دید که من خلق - پرچم را، همانگونه که طالب را دشمن آزادی خطاب نموده ام، دشمن حریت و واراستگی و احترام به حقوق انسانی معرفی کرده ام. این ها وجوه افتراق زیادی با طالب دارند، اما در چهار چیز: جنایت، خشونت، دربند کردن آزادی و نوکری اجانب به کلی مشابه هم بودند و هستند.

۳- من در آن نوشته نخواستہ ام (و در آینده هم نمی خواهم) حق و حقوق و آزادی دیگران را زیر سؤال ببرم. همه انسان ها حق دارند آزاد باشند و حق دارند برای حفظ آزادی و تحقق آرمان های شان مبارزه کنند، اما این مبارزه باید حدود معینی داشته باشد. حدود معین آن کجاست؟ جایی که حق و حقوق و آزادی های دیگران شروع می شود. جنگ و دشمنی من با طالب و جهادی ها و خلق و پرچم برای این است که این ها این حدود را به رسمیت نمی شناسند (نشناختند) و احترام نمی کنند (نکردند).

من با طالب یا خلق - پرچم و جهادی ها (بحث کارنامه های مخالف دموکراسی، مخالف حقوق بشر، کارنامه های منفی و منزجر کننده و بیداد و جنایات شان را برای لحظه ای به یک طرف می گذاریم)، به مثابه انسان هائی که مانند سائر انسان ها حق آزاد و برابر زیستن را دارند، مخالف نیستم. مخالفت من با باورهای غیردموکراتیک و کارنامه های ضد بشری این ها، از جمله سلب آزادی های دیگران است. دادن آزادی به کسانی که به آزادی باور ندارند، نابود کردن آزادی است. دلیل مخالفت من با طالب، یا هر گروهی خود رأی و مستبد و آزادی کش دیگر، فقط در همین یک نکته، یعنی دفاع از آزادی محدود و سالم و لازمی نهفته است.

آزادی، باید وجود داشته باشد! دختر یا پسری که می خواهد درس بخواند، به مکتب و پوهنتون برود، باید بتواند بدون ترس و لرز و بدون مانع و رادع درس بخواند و به مکتب و پوهنتون برود. در جامعه ما میلیون ها کودک و جوان، پسر و دختر، می خواهند درس بخوانند و تحصیل کنند و به مدارج عالی در دستگاه های اداری دولت صاحب کار و وظیفه شوند، عضو سالم جامعه باشند و به کشور و مردم شان خدمت کنند و از فواید و امتیازات کار و کوشش خود مستفید شوند. طالب چه می کند؟ هم مکتب را می بندد و هم پوهنتون را و هم زمینه کار و اشتغال را، بخصوص برای دختران و زنان، محدود می سازد. این کار را من غیرانسانی، مخالف آزادی طبیعی انسان ها و مخالف حقوق حقه، به خصوص حقوق حقه دختران و زنان می دانم. کاری غیرمعقول و غیراصولی، درجهانی که هیچ ملتی، خواه اسلامی - غیراسلامی و خواه شرقی - غربی، بدین کار مبادرت نمی ورزد.

زمانی منسوبین خشک اندیش حزب اسلامی بر روی دختران مکتب، تنها برای اینکه آن ها به مکتب می رفتند، تیزآب می پاشیدند. آیا این دختران این حق را داشتند که به مکتب بروند، درس بخوانند، با سواد و تعلیم یافته شوند، کار کنند، عضوی مفید جامعه باشند و خود را برای تربیت بهتر فرزندان خویش که نسل آینده کشوری باشند به وجه نیکوتر آماده کنند و کمکی برای اقتصاد و زندگی بهتر خانواده خود باشند، یا نه؟ آیا این ها باید این آزادی را می داشتند که در مورد زندگی و آینده خود تصمیم بگیرند، یا نه؟ وقتی آزادی و حقوق انسان ها بدین گونه و به بهانه ای، حال به هر بهانه ای که باشد، پامال شود، من شدیداً و با جدیت تام مخالف آن هستیم، از چنین آزادی دفاع کردن، تیشه گرفتن و ریشه آزادی را کندن است.

مخالفت من با این نوع خاصی از آزادی است؛ با در آمدن به خانه کسی و زور گفتن، دختر مردم را به زور به شوهر دادن. در امور شخصی و خصوصی مردم دخالت کردن، در ریش ماندن یا ریش تراشیدن مردم، به مسجد رفتن و نماز خواندن یا به مسجد نرفتن و نماز نخواندن، تعیین کردن نوع و رنگ لباس زن و مرد، ورزش و گردش، انتخاب مسلک، آموختن و نیاموختن سواد و علم، انتخاب نوع غذا، انتخاب دوست، انتخاب دین و آئین و ده ها مسأله شخصی دیگر

در جوامع بشری، بعد از میلیون ها سال، امروز انسان ها در جایی قرار گرفته اند که یک سری از امور برای آن ها کاملاً معمول و ازجمله بدیهیات روزگار شده است. دست داشتن به نان و آب و خانه و دارو و درمان و داکتر و کلینیک و شفاخانه، انتخاب همسر و تشکیل خانواده، انتخاب لباس، انتخاب دوست، انتخاب شغل و پیشه، انتخاب محل سکونت، انتخاب یک شیوه زندگی و فلسفه و مکتب سیاسی، حق مالکیت، حق کار، حق سفر، حق استفاده از وکیل دعوا و... امروز از مسلمات زندگی بشری است.

مخالفت من با طالب و همونو های چپی و راستی شان فقط به همین دلیل است که این ها این آزادی های مسلم سائر انسان ها را نادیده می گیرند و احترام نمی کنند. اگر نیک توجه شود، در این مخالفت اول تر و بیشتر عنصر دفاع از آزادی شامل است تا جوهر دشمنی به آزادی!

انسان از آزادی باید برای انجام دادن کارهای مثبت و سودمند درجهت رفاه جمیع افراد یک جامعه استفاده کند، نه این که من آزادم و اجازه دارم به نام آزادی هر کاری که دلم خواست انجام بدهم: آدم بکشم، مال و باغ و زمین و خانه و آسیاب و گله و رمه و ثروت مردم را غصب کنم و زن و فرزند شان را به زور با خود ببرم و هرچه خواستم درحق آن ها روا بدارم. چنین کاری را ادیان هم مجاز نمی دانند!!

من هیچگاهی، نه از این نوع آزادی سخن می گویم و نه از این نوع آزادی حمایت می کنم. فرق است میان تعبیر من از آزادی و تعبیر جهادی ها و طالب و خلق - پرچم از آزادی! آزادی ما را نباید آزادی دیگران محدود و منکوب کند. من با آزادی کسانی همسو و همونو هستم که با چنین دیدی آزادی دیگران را محترم می شمارند. هر آزادی ای که آزادی دیگران را محدود کند، باید محکوم و محدود شود. کسانی که آزادی دیگران را خدشه دار ساخته و نمی سازند و می دانند که حدود و ثغور آزادی دیگران کجاست و آن را احترام می کنند مورد احترام من هستند. آزادی ای که طالب و جهادی ها و خلق - پرچم برای خود قائل بودند و قائل هستند و می خواهند آن را

اعمال کنند، از جنس آزادی نیست که من به آن اعتقاد دارم. بنابراین من به هیچ وجه از آن نه سخن می گویم و نه از آن حمایت می کنم.

امید متوجه باریکی قضیه شده باشید! من "عقیده خود را به باد تناقض نسپرده ام"، طوری که شما عزیز نوشته اید. قضیه کاملاً روشن است - اگر برداشت ما از قضایا در سطوح محدود نباشد. من آزادی را به طور محدود آن (زمانی که حدود آن را آزادی دیگران تعیین می کند) هم برای خود و هم برای دیگران می خواهم؛ اما آزادی ای را که آزادی دیگران را محدود یا نابود کند، به کلی محکوم و مردود می دانم.

روسو می گفت که جوامع بشری بر اساس یک قرارداد به وجود آمده اند. این قرارداد چیست؟ تو به من احترام بگذار، من به تو احترام می گذارم. تو حق مرا رعایت کن، من حق ترا رعایت می کنم. تو مرا نکش، من ترا نمی کشم. تو مال مرا دزدی مکن، من مال ترا دزدی نمی کنم. تو به من زور نگو، من به تو زور نمی گویم و... این قرارداد، که به رضایت عموم مردم به وجود آمده است، اگر احترام شود، متضمن رضایت و سعادت و خوشی و آرامی و رفاه عمومی نیز می باشد. فقط همین تعهد متقابل و رضایت عمومی است که از طریق آرای مردم به حکومت ها مشروعیت می بخشند. در این قرار داد همه خود را ملزم به رعایت حقوق دیگران می دانند. اگر من آزادم، تو هم آزادی. اگر من حق دست یافتن به قدرت سیاسی را دارم، تو هم حق رسیدن به قدرت سیاسی را داری. اگر من حق گفتن دارم، تو هم حق گفتن داری. اگر من حق انتخاب دارم، تو هم حق انتخاب داری و...

شما می گوئید لیبرال ها، من می گویم سوسیال دموکرات ها، آن دیگری می گوید کمونیست ها؛ هر یک حق دارد حرفش را بزند و خواستش را مطرح کند و به خاطر به کرسی نشاندن خواسته اش مبارزه کند، ولی بدون اعمال زور و تهدید و تخویف و بستن و به دار کشیدن و...

در چنین یک وضعیت و حالتی من حرفی ندارم. من به همه این دسته ها حق می دهم که برای احقاق حقوق و خواسته های شان مبارزه کنند. من با طالب، اگر طالب مانند یک جریان سیاسی سالم الفکر و هوادار آزادی و حق برابر انسان ها در کشور در صدد رسیدن به قدرت باشد، یا جریان های دیگر، به هیچ وجه مخالف نیستم. اما وقتی طالب، مانند خلق - پرچم و جهادی ها یا کسانی دیگر، خود را شبان و دیگران را گلّه گاوان یا رمة گوسفندان تصور کند، قضیه فرق می کند. این اندیشه ای ناسالم، چون سبب هرج و مرج در جامعه می گردد و باعث تکرر خاطر و سبب ناآرامی عموم مردم می شود، نه تنها قابل حمایت نیست، که اساساً محکوم و مردود نیز می باشد.

هیچ خودرأی تمامیت خواه، چه طالب باشد، چه حکمتیارها، چه خلق و پرچم، یا هر نیروی سیاسی دیگری مانند این ها، از نظر من حق ندارد به سرکوب اندیشه ها و ائتلاف حقوق دیگران مبادرت بورزد و دست به ترویج یک اندیشه یا یک باور خاص از راه توسل به زور و تخویف و ترور، چه دولتی و چه غیردولتی، چه به نام دین و چه به نام عرف و عادات و رسوم، بزند و چنین امری را رسالت یا تکلیف شخصی یا غیرشخصی (دینی) خود ببندد. ۴- از تازیانه طعنه اگر سخن می زدید، برای من قابل قبول بود و من با آن مخالفتی نمی کردم، چون من غیر از سخن، گاهی به طعنه، برای تنبیه قلدرانی از خدا بی خبر، چیز دیگری ندارم، اما تازیانه تحجر و من، حرف عجیبی است که به هیچ وجه با هم نمی سازند!

معمول چنین است که تازیانه تحجر به دست متحجرین است؛ به دست کسانی که از عصر دقیانوس (یکی از امپراتوران دوران باستان) سخن میزنند و می خواهند کار های آن عصر را در عصر تکنولوژی دیجیتال با خشونت و یک دندگی مرسوم بسازند. به نظر شما عزیز آیا من کسی هستم که معتقد به باورهای دوران سنگ باشد؟!

۵- من آدرس کسی را گم نکرده ام. بحث من بر سر تفکر و عمل طالب است. طالب چگونه به وجود آمد، فکر نکنم نیازی به گفتن داشته باشد. نوشته من در باب ارزش ها و ضد ارزش هاست؛ در باب مدنیت و بربریت، در باب وجود و عدم وجود آزادی های طبیعی در جوامع باز و بسته؛ در غرب و در جامعه ای زیر سلطه طالب و امثالهم. نظر شما عزیز قطعاً این نیست که چون طالب را امریکا و انگلیس (و عربستان و پاکستان) به وجود آورده اند، ما نباید در مورد مزایای دموکراسی و ارزش های قابل لمس غرب صحبت کنیم.

من از دموکراسی و آزادی و عدالت و حق و حقوق و قانون که در نظام های سیاسی غرب (هر چند در برخی موارد کم و بیش از آن عدول می کنند) گپ میزنم، نه از بیداد سرمایه دار و نیرنگ های سیاستمداران این جوامع، به خصوص در ارتباط با دیگر کشور های جهان!

۶- شما عزیز کاری نکرده اید که مجبور شوید بخشش بخواهید. از حق مسلم تان استفاده کردید، آنهم به شکل دوستانه و با ادب لازم، که بسیار قابل تحسین است.

۷- کارمنطق مصون ماندن از خطا در تفکر و گفتار است. اما فراموش نکنیم که منطق سخن بیشتر از همه در خود سخن مضمّر است. به معنی دیگر، هر بحث، منطق خود را دارد، که اگر من یا شما، به گونه مثال، همان منطق را تعقیب کنیم، احتیاجی به منطق من درآوری من و شما باقی نمی ماند؛ مثل منطق حدود و ثغور آزادی در بحث آزادی!

۸- در اخیر می خواهیم با عالمی تأثر خدمت شما عزیز به عرض برسانم که بحث کنونی ما بحثی است که در کشورهای اروپایی و خیلی از کشورهای دیگر در شرق و شمال و جنوب، قرن ها قبل، در همان آغاز بحث ها پیرامون مقوله آزادی، همه گره های آن گشوده شده است. امروز در خیلی از کشورهای وقتی مردم از آزادی حرف می زنند، همه می دانند که از چه گونه آزادی و با چه مضمون و مفاد و کیفیت و حدودی حرف زده می شود. اما بیچاره ما را ببین که هنوز ندانسته ایم که وقتی از آزادی سخن زده می شود، منظور چیست و این آزادی باید چگونه و تا کدام حدودی باشد!

شب و روز خوشی برای پرسنده عزیز آرزو می کنم.

مقاله قبلی محترم سدید «[انسان آزاد بدنیا آمده و میخواهد آزاد باشد](#)»